

دریغ آن گوهر نایابی که رفت

توفیق ه. سبحانی*



کرده است که هر لقبی از آن القاب در مورد هر کسی به کار رود، حاکی از بزرگی و بزرگواری آن کس است. بگذریم از آنکه امروز از القاب فقط پوسته باقی مانده است و در اکثر موارد لقب از معنی تهی است. بسیاری از افراد عادی را «دانشمند ارجمند»، «پژوهشگر گرانقدر» و «دانشور بی‌بدیل» می‌خوانند و می‌گذرند و مخاطب هم با تبختر همه را می‌پذیرد. اما القابی که جناب قاسمی به طور مزدوج (دوتایی) در مورد مرحوم افشار به کار برده است، اگر هر کدام را با ترازوی جواهرسنجی هم بسنجید و همه را با هم درباره افشار به کار برید، هنوز حق مطلب ادا نشده است. من چند نمونه عرض می‌کنم؛ اگر پس از هر نمونه مکشی کوتاه بکنید و آثار و نحوه زندگانی مرحوم افشار را در ذهن مرور کنید، عنایت خواهید فرمود که همه درباره آن مرد صدق می‌کند: «کتابداری کتاب‌شناس، نسخه‌شناس متن‌پروژه، وارسته ناوابسته، جهانگرد ایران‌نورد، گذشته‌پژوه آینده‌نگر و...» شاید در اولین داوری در نگاه به آثار افشار چنین به نظر برسد که او پراکنده کار است، فعالیت او در یک زمینه نیست، اما فی الواقع هر کاری که آن زنده‌یاد انجام داده در محدوده «مطالعات ایرانی» می‌گنجد. آقای قاسمی صفات دیگری هم درباره ایشان به کار برده است: «منبع‌خاورشناسان»، «همنشین دانشوران» و... کافی است در این باره کتاب *راهنمای تحقیقات ایرانی* را که افشار در سال ۱۳۴۹ در مرکز بررسی و معرفی فرهنگ ایران به چاپ رسانده است، فقط ورق بزنید. کره زمین چون گویی است که در هر نقطه‌ای از آن قلمی روی کاغذی بگردد و درباره هر مسأله‌ای از ایران مطلبی بنویسد که به نورد

اگر زنده‌یاد علامه محمد قزوینی با ارائه شیوه علمی تحقیق و پژوهش دقیق، علامه علی‌اکبر دهخدا با لغت‌نامه و استاد زرین‌کوب با موشکافی در اعماق تاریخ و تصوف، در تاریخ فرهنگ کشور ما جاودان خواهند ماند، آوازه مرحوم ایرج افشار هم نه تنها با قریب ۳۰۰ کتاب کم‌نظیر و شاید بیش از ۲۰۰۰ مقاله و یادداشت روزانه در زمینه فرهنگ و تاریخ ایران، بلکه با کلماتی چون مطالعات و تحقیقات ایرانی، ایران‌شناسی، نسخه‌شناسی، کتاب‌شناسی، کتابداری، کتابخانه، نسخه خطی، نسخه‌برگردان، کتاب‌شناسی ملی، راهنمای کتاب، کتابداری و هر واژه‌ای که به نحوی به کتاب مربوط باشد و یا بتوان ارتباطش داد، تا ایران باقی است، باقی خواهد ماند. مرحوم قزوینی به منظور ثبت تاریخ دقیق وفات معاصران در مجله *یادگار* سلسله‌مقالاتی با عنوان «وفیات معاصرین» می‌نوشت. ایرج افشار با تأسی به آن مرحوم در نادره کار خود، نادره کاران، از سال ۱۳۰۴ تا ۱۳۸۱ تاریخ درگذشت ۶۰۹ نفر از سرشناسان را ثبت کرده است. مسلماً تا اسفندماه ۱۳۸۹ دانشورانی چون دکتر اصغر مهدوی، دکتر محمدامین ریاحی و دکتر منوچهر مرتضوی و... را در یادداشت‌های خود آورده است. مرحوم افشار ۸۵ سال شمسی فعالانه زیست. اگر به کارهایی که انجام داده است نظر شود و مدت زمانی که به طور متوسط برای آماده کردن یک عنوان از آثارش لازم است محاسبه و در ۳۰۰ کتاب و ۲۰۰۰ مقاله ضرب شود، روشن خواهد شد که در واقع مرحوم افشار چند سده حیات مفید داشته است.

کتاب *شناسی ملی* که او در سال ۱۳۳۳ انتشار آن را آغاز کرد و ۱۲ سال ادامه داد، کاری بود که تا آن تاریخ هیچ نهادی در آن باره هیچ اقدامی نکرده بود. این کتاب‌شناسی و کتاب‌شناسی‌های دیگر که همه به پیروی کار و شیوه او آغاز شده‌اند، تا هر زمان ادامه پیدا کنند، در معنی، نام افشار را با خود همراه خواهند داشت.

در بهار ۸۹ جناب سید فرید قاسمی که خود کتاب‌شناس و مجله‌نگار و از برجسته‌ترین دانش‌آموختگان محضر استاد افشارند، کتابی به نام *ایران‌شناس مجله‌نگار* درباره زندگانی و آثار ایرج افشار منتشر کرد. در توصیف آن استاد از القابی استفاده

* استاد بازنشسته دانشگاه پیام نور

کتابی می نوشت در توصیف آن از تصاویر ذهنی خود بهره می برد. شب ۸۹/۱۲/۱۹ به مشکلی برخوردیم. به منابعی که دارم مراجعه کردم، جوابش را نیافتیم. بی اختیار به یاد ایرج افشار افتادم. هنوز زمین آغوشش را برای بغل کردن او نگشوده بود؛ هنوز کالبد او روی زمین بود. دریغ که دیگر نمی توانست مثل دفعات پیش که تلفن می زدم پاسخ مرا بدهد. پاسخ آن پرسش تنها در ذهن او بود. خدایش بیمارزد.

من از سال ۱۳۳۸ تا ۱۳۴۱ نام افشار را از استادانم مخصوصاً از استاد مرحوم دکتر منوچهر مرتضوی می شنیدم. در سال ۱۳۴۴ او را در سازمان سابق *نعت نامه* در بهارستان دیدم. یکی از دوستانم که خود از ارادتمندان افشار است، استاد را نشانم داد و گفت: «ایرج افشار ایشان اند.» من با اعجاب به ایشان نگاه کردم و از دور سلام و تعظیم کردم. پاسخ مرا دادند و حالم را پرسیدند. بعد از آن تا آبان ماه ۱۳۸۹ که ایشان را آخرین بار در خانه کتاب دیدم، همیشه با اعجاب بیشتر به ایشان نگاه می کردم. حال که این سطرها را می نویسم باز تعجب می کنم که او چگونه خاک ایران را و جب به وجب سیاحت کرد و دنیا را زیر پا گذاشت و این همه اثر هم به یادگار نهاد. من پژوهشی درباره *شاهنامه* می کردم. چاپ اول *کتاب شناسی فردوسی* از ایشان کتاب دستی من بود. چاپ دوم کتاب که قریب دو برابر چاپ اول بود، حدود ۱۹۰۰ مدخل داشت. آن کتاب شناسی هم در ایران و شاید بیش از ایران در کشورهای دیگر که به *شاهنامه* و فردوسی علاقه مندند، طرفدارانی دارد. در سال ۱۳۸۲ که من مدیر انتشارات انجمن آثار و مفاخر فرهنگی بودم، تجدید چاپ کتاب را در شورای علمی مطرح کردم. تجدید آن پذیرفته شد. من با مرحوم افشار هم درباره آن صحبت کردم. متأسفانه به درد شدید آرتروز گردن گرفتار شدم. سه ماه برایم استراحت مطلق تجویز کردند. قبل از استراحت به همکاران دو بار تأکید کردم که حتماً نامه های با قرارداد جدید به منزل استاد بفرستند که هر تصمیمی درباره تجدید یا تکمیل کتاب دارند، اعمال فرمایند. استاد به من گفته بودند که یادداشت های جدید بالغ بر ۶۰۰۰ مدخل شده است؛ یعنی سه برابر کتاب شناسی چاپ دوم. من به خواب غفلت استراحت فرو رفتم. در اول سال ۱۳۸۳ که از آن خواب بیدار شدم و به انجمن رفتم، اوزالید کتاب را روی میز دیدم. پرسیدم که آقای افشار چه گفتند. جواب این بود که ایشان گفته من اضافات را در جلد دوم خواهم آورد. در ۲۶ اردیبهشت ماه سال ۸۳ با تأسف تمام نوشته زیر را در کتاب

چاپ سپرده شود، افشار از آن بی خبر نیست؛ حتی به نورد هم سپرده نشود، شامه حساس افشار از آن بو برده است. شما آخرین شماره *مجله بخار*، شماره ۸۰، صفحات ۲۲۰-۲۲۲ را نگاه کنید. استاد افشار روی تخت بیمارستان یا روی صندلی بیمارستان نشسته است. در بستر آن بیماری که منجر به درگذشت آن مرد بزرگ شد، آنجا هم سخت سرگرم خواندن، نوشتن و اصلاح است. «تازه ها و پاره های ایران شناسی (۶۹)» را خواهید خواند که ۲۱ بخش بلند و کوتاه دارد. هر مطلبی از گوشه ای از جهان است. در صفحه ۱۸۶، ذیل: ۱۶۲۳- *ابزارهای رزمی ایران* پانوشتی زده و افزوده است: «اگر تکراری باشد عذر خواهیم». این پانوشت حاکی از آن است که یادداشت های افشار در بیمارستان سیدرزسایندی لوس آنجلس همراهش نبوده است.

در باره صفت «منبع خاورشناسان» توضیحی باید افزود: افشار مشاور، منبع و راهنمای بسیاری از خاورشناسان، پژوهشگران و دانشجویان جدی بود که می خواستند درباره ایران و مطالعات ایرانی کار اساسی انجام دهند. او در کتاب شناسی، نسخه شناسی و کتابخانه شناسی بی نظیر بود. اطلاعات عمده و اساسی را معمولاً در حافظه داشت. اگر مطلب خیلی اساسی نبود یا پیچیدگی داشت به برگه دان های منظمی که در ضلع غربی هال منزلش قرار داشت مراجعه می کرد و آخرین اطلاعات مربوط به خواسته شما را بی دریغ در اختیار تان می گذاشت. بخل نداشت. کوتاه سخن بود. زیبا سخن می گفت و زیبا می نوشت. می دانستم که کتاب *فهرست* ابن النديم را یک آمریکایی با توضیح نام ها و تلفظ صحیح اعلام به انگلیسی ترجمه کرده است. خواندن نام بعضی از کتاب ها و اشخاص به طور صحیح در آن کتاب آسان نیست؛ مثلاً *انطیطوس*، *مینغورس*، *ماحینس* و نام شهرها نظیر: *صدیقوت* و... به آن زنده یاد تلفن زدم و پرسیدم: «جناب افشار نام مترجم آمریکایی *الفهرست* در خاطر تان هست؟» فرمود: بلی، (D.O.D.G.E) Dodge بود» و افزود نسخه اش در کتابخانه دایرة المعارف اسلامی هست.

ایرج افشار همیشه لباس ساده متناسب و شیک بر تن داشت. موهای سرش همیشه کوتاه بود. همیشه پوشه یا بسته ای زیر بغل داشت. سیاح بود. به خوردن چندان علاقه نداشت. قاطع سخن می گفت. چشمانی درخشان داشت. هر وقت به صفحه کتابی خیره می شد، گویی می خواست با عدسی چشم از صفحات تصویربرداری کند. و واقعاً تصویربرداری می کرد. مطلبی که درباره



برساند؟ من در شماره ۱۹۶ کتاب هفته، ۴ مهر ۱۳۸۴، به عنوان مدیر انتشارات مطلبی نوشتم، عذرخواهی کردم و خواستم که استاد افشار به پاس فردوسی بزرگ تکدر خاطری که پیدا کرده‌اند، از دل بیرون کنند. روانش شاد که چند روز بعد از درج آن نوشته مراد اداره پست اقدسیه دید، از آن نوشته تشکر کرد. از لبخندش معلوم شد که خدا را شکر کدورت را از دل بیرون کرده است. باید از جناب محسن باقرزاده که/حج نامه/یرج رادر ۱۳۷۷ در دو جلد در گرمی داشت خدمات ایرج افشار منتشر کرد و نیز از دوست گرمی جناب سید فریدقاسمی که ایران شناس *مجله نگار* رادر بهار سال ۱۳۸۹ -سالی که برای دوستان ایرج افشار خوش نبود -انتشار داد، صمیمانه سپاسگزاری کرد. آقای کامبیز اسلامی کتابدار دانشگاه پرینستن ایالات متحده آمریکا هم کتابی با عنوان *ایران و مطالعات ایرانی* در ۱۹۹۸ م/۱۳۷۷ ش، حاوی ۲۱ مقاله به انگلیسی و یک مقاله به فرانسوی در بزرگداشت خدمات و آثار او منتشر کرده است. از ایشان هم سپاسگزاریم. افشار کتابخانه تخصصی خود را که اکثر در زمینه کتاب‌شناسی و ایران‌شناسی است به مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی اهدا کرده است. مرکزی که مراسم تشییع پیکر آن گرمی مرد روز جمعه ۲۰ اسفند در هوایی بارانی و برفی در آنجا برگزار شد. دوستان او، ایران و فرهنگ ایرانی با چشمانی گریان پیکر او را تا آرامگاه ابدی او بدرقه کردند. در کتابخانه اهدایی او ۱۰۰۰۰ قطعه عکس از شخصیت‌ها، بناها، آثار تاریخی و مناظر وجود دارد و همچنین حدود ۱۰۰۰۰۰ نامه نیز از رجال معاصر و ایران‌شناسان خارجی در آن مجموعه است.

1. *Iran and Iranian Studies*, Essays in Honour of Iraj Afshar.

هفته خواندم:

«دوستی از دیدار نمایشگاه کتاب به سراغ من آمد و خبر آورد که چاپ تازه ای از کتاب *شناسی فردوسی* مرا که به طور افست یعنی بی هیچ اصلاح و تکمیل توسط انجمن آثار و مفاخر فرهنگی نشر شده است، در آنجا دیده‌اند. طبعاً شگفت‌زده شدم از این روی که برای نشر مجدد آن آگاهم نکرده‌اند تا تمایلی نشان داده باشم. خریداران و بینندگان هم تعجب خواهند کرد چرا کتاب کهنه‌شده‌ای بی دستکاری ضروری تجدید چاپ شده است. کتاب *شناسی فردوسی* دو بار توسط انجمن آثار ملی به چاپ رسید. میان چاپ اول و دوم فرق وجود داشت زیرا چاپ دوم نسبت به چاپ نخستین گسترش یافته بود و چاپ سوم هم می‌بایست با اضافات منتشر می‌شد. از سال ۱۳۵۵ که چاپ دوم منتشر شده است تا این زمان، تعداد چاپ‌ها، بررسی‌ها، پژوهش‌ها، مقاله‌ها و رساله‌های مربوط به فردوسی و شاهنامه در زبان‌های فارسی و جز آن بیش از سه برابر افزایش گرفته است. من در این مدت به حدی که امکان داشت در جمع‌آوری مشخصات منابع بعدی پرداخته و آن‌ها را با آنچه در چاپ دوم *شناسی فردوسی* عرضه کرده بودم، برای درهم آمیختن در اختیار آقای احمدرضا رحیمی ریس مدیر انتشارات فهرستگان که در این زمینه دارای تجارب کارآمد است گذاشتم و امید داشتم روزگانی شده، به دست فردوسی‌شناسان و شاهنامه‌دوستان برسد. پس گناه از من نیست. به هر حال آنچه استاد افشار نوشته بود، کاملاً صحیح بود. مسئله را در انجمن خیلی سهل گرفته بودند. سهل‌انگاری کرده بودند. من هم گناهی نداشتم. امانت‌جای این سهل‌انگاری به فردوسی‌شناسان و شاهنامه‌دوستان لطمه زده است. من در همان سال ۸۳ به لطمه‌ای که از شتاب انجمن در تجدید چاپ کتاب *شناسی فردوسی* خورده‌ام، در شماره ۱۳ *نامه انجمن*، در ترجمه منظوم از *شاهنامه* در صفحه ۱۱۳ اشاره کرده‌ام. نتیجه آن شتاب این شده است که دوستان *شاهنامه* و فردوسی فعلاً باید در سال ۱۳۵۵ درجا بنزند. سالی که مرحوم افشار تحقیقات جهانی خود درباره *شاهنامه* را تا آن سال رسانده است. باید دست به دعا برداشت که آقای احمدرضا رحیمی ریس برای شاد کردن روان مرحوم افشار، چاپ سوم کتاب *شناسی* را زودتر عرضه کنند. آیا بعدها کسی چون ایرج افشار پیدا خواهد شد که پژوهش مربوط به فردوسی و *شاهنامه* را لحظه‌به‌لحظه ثبت کند و به روز

می کنی، چون است که چنان سخن نمی گویی؟ گفت: او را دردی و مجاهده‌ای و عملی هست. گفت: آن را چرا نمی گویی و یاد نمی آوری از مطالعه حکایت می کنی؟ «*فیه مافیه*، ص ۱۰۳) اکنون که ایرج افشار سکوت کرده و به رحمت حق پیوسته است، بهتر است این حسودان از خود پرسند که اگر ایرج افشار نبود، *یادداشت‌های قزوینی* چه می شد؟ چه کسی فرهنگ سی جلدی *ایران زمین* را سامان می داد؟ *فهرست مقالات فارسی* را چه کسی فراهم می کرد؟ *کتاب‌شناسی فردوسی* را چه کسی می نوشت؟ *شاهنامه* معروف کتابخانه موزه بریتانیا و *شاهنامه* کتابخانه شرقی وابسته به دانشگاه سن ژوزف بیروت را چه کسی نسخه بر گردان می کرد؟ اصلاً *کتاب تجزیة الامصار و تزجیة الاعصار* معروف به *تاریخ و صاف* به خط مؤلف آن را چه کسی ارج می نهاد و نسخه بر گردان می کرد؟ *ختم الغرائب*، *هزار حکایت صوفیان* به کجامی رسید؟ *وقفنامه ریح رشیدی* اصلاً چاپ می شد؟ از مرحوم مینوی با تدوین کتاب *پانزده گفتار* تقدیر به عمل می آمد؟ *نامه مینوی* انتشار می یافت؟ *زندگی طوفانی*، *خاطرات سیدحسن تقی زاده* و *چاپ خاطرات و تآلمات مصدق* در سال ۱۳۶۵ از ذهن کسی خطور می کرد؟ چه کسی به فکر تدوین کتاب‌هایی درباره کتاب‌روشی برمی آمد و...

چه نیکوست حسودان اکنون که آن مرد کوشای بی ادعای زنده دل خادم عدیم‌النظیر دیگر در میان ما نیست، با فراغ خاطر به آثار آن بزرگمرد نگاه کنند و دست از حسادت بردارند و از خداوند دیده‌های واقع‌بین برای خود طلب کنند و به روان آن مرد درود بفرستند.

من به نوبه خود فقدان آن مرد بسیار گرانقدر را به فرزندان برومند آن مرحوم، برادر، عروسان، دوستان بسیار نزدیک او: جناب دکتر منوچهر ستوده، جناب احمد اقتداری، آقای دکتر شفیعی کدکنی و دوستدارانی که من نمی شناسم، به مردم فرهنگ دوست ایران و همه خاورشناسان چهار گوشه جهان و همه دوستداران ایران و فرهنگ ایرانی از صمیم قلب تسلیت می گویم.

مرحوم افشار را همه جانمی شد دید. سابقاً او را به جز منزل ایشان در کتاب‌فروشی تاریخ واقع در ساختمان فروردین در خیابان انقلاب که متعلق به پسرشان زنده یاد بابک افشار بود، زیارت می کردم. معمولاً قرارگاه ما برای پاسخ سؤال و رفع اشکال آنجا بود. بعد دایرةالمعارف بزرگ اسلامی جایی بود که افشار را زیارت می کردیم. جای دیگری که بارها استاد را در آنجا دیدم، مؤسسه پژوهشی میراث مکتوب بود. در آنجا خیلی صمیمانه به این اتاق و آن اتاق می رفت و هر جا لازم بود می نشست و مسائل را رفع و رجوع می کرد.

قریب یک ماه از فقدان استاد ایرج افشار می گذرد. در محافل علمی سخن از او و دریغ‌گویی از رفتن اوست. اما حسد آفتی عظیم است. برخی از حسادت چشم دیدن بزرگتر از خود را ندارند. گاهی صدای مخالف شنیده می شود: «بلی، افشار پشت به دیوار امن داده بود. غم آن نداشت که "چه خورد بامداد فرزندانم" با فراغ خاطر به نوشتن و خواندن پرداخته بود.» مولانا می گوید:

چون قلم در دست غداری بود
بی گمان منصور بر داری بود...
یوسفان از رشک زشتان مخفی اند
کز عدو خوبان در آتش می زیند
از حسد بر یوسف مصری چه رفت؟
این حسد اندر کمین گرگی ست زفت

آن حسود نمی اندیشد که افراد دیگری را هم می شناسیم که مکنت پدری آنان چندین برابر خاندان افشار بود که طول حیات حتی دست به کاغذ و قلم نبرده‌اند. بی تردید خواست خدا بوده است که مرحوم دکتر محمود افشار مکنتی داشته باشد تا هم خود او هم فرزندش به فرهنگ ایرانی خدمت کنند. آدمی وقتی عیب را می بیند باید دیده هنربین هم داشته باشد.

«شیخ الاسلام ترمذی می گفت: سید برهان الدین سخن‌های تحقیق خوب می گوید؛ از آن است که کتب مشایخ و اسرار و مقالات ایشان را مطالعه می کند. یکی گفت: آخر تو نیز مطالعه

